

## گزارش کتاب

سید حبیب الله طاهری

نام کتاب: فرهنگ پیرو و فرهنگ پیشرو

مؤلف: علامه محمد تقی جعفری

ناشر: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه محمد تقی جعفری

چاپ: اول ۱۳۷۹.

علامه محمد تقی جعفری در سال ۱۳۴۴ هـ.ق متولد شد و در شهرهای تبریز، تهران، قم و نجف تحصیل کرد و در سنین جوانی به درجه اجتهاد رسید. علامه جعفری در شمار فلاسفه شهیر معاصر می باشد که از وجهه بین المللی برخوردار است. تا زمان نشر این کتاب بیش از هشتاد اثر از آثار وی در موضوعات گوناگون به چاپ رسیده است و برخی از این آثار مثل «شرح مثنوی» مولانا جلال الدین بلخی بارها تجدید چاپ شده است.

کتابی که برای خوانندگان گرامی و فرهیخته فصلنامه پژوهشی «آفاق» گزارش و معرفی می گردد در یک مقدمه و دو فصل سامان یافته است فصل نخست درباره تعاریفی است که از فرهنگ در میان ملت های مختلف و دایره المعارف های گوناگون شده است و فصل دوم درباره فرهنگ تکاملی است.

## فصل اول: تعاریف فرهنگ

نویسنده در این فصل، فرهنگ را از دیدگاه های متفاوت و کتاب های لغت و دایرة المعارف های گوناگون تعریف می کند که در این جا فقط به چند نمونه از آن ها اشاره می شود.

### • فرهنگ از دیدگاه منابع فارسی

«فرهنگ با گاف فارسی بر وزن و معنی «فرهنج» است که علم و دانش، عقل و ادب و بزرگی و سنجیدگی و کتاب لغات فارسی و نام مادر «کیکاوس» می باشد و شاخ درختی را نیز گویند که در زمین خوابانده از جای دیگر سرآورده و کاریز آب را نیز گفته اند، چه «دهن فرهنگ» جایی را می گویند از کاریز که آب بر روی زمین آید.» حسین بن فخرالدین حسن انجو شیرازی می گوید: «فرهنج و فرهنگ شش معنی دارد: اول، دانش باشد. «کمال اسماعیل» گفته:

فلک ز قدر تو اندوخته بسی رفعت

خرد ز رای تو آموخته بسی فرهنگ

دوم، ادب بود. حکیم «سنایی» فرماید:

مرد را در هنر به فرهنگد

توسنی از سرش بیاهنجد

سوم، عقل را نامند، شیخ «نظامی» فرماید:

نه دانش باشد آن کس را نه فرهنگ

که وقت آشتی پیش آورد جنگ

چهارم، کتابی را خوانند که مشتمل باشد بر لغات پارسی. حکیم «سوزنی» گوید:

نوشتست بخت از پی کام خویش

بر اوراق فرهنگ او نام خویش

پنجم، نام مادر کیکاووس است. ششم، شاخ درختی را گویند که آن را بخوابانند و خاک بر زیر آن بریزند تا بیخ بگیرد و بعد از آن، آن را کنده به جای دیگر پنهان کنند.»

در دایرة المعارف فارسی چنین آمده است:

فرهنگ در مردم شناسی راه و رسم زندگی یک جامعه است. به کارگیری عملی کلمه انگلیسی معادل «فرهنگ» در اواخر قرن نوزده توسط «سر ا. ب. تایلر» صورت گرفت. مفهوم فرهنگ چندان سودمند بوده است که آن را توسعه داده و در سایر علوم اجتماعی، ادبیات و علوم زیستی نیز به کار می برند. از آغاز پیدایش نوع بشر، فرهنگ مایه تمایز انسان از گروه های حیوانی بوده است.

آداب و عادات و اندیشه ها و اوضاعی که گروهی در آن شرکت دارند، از نسلی به نسل دیگر انتقال پیدا می کند و این انتقال پیش از آنکه از راه وراثت باشد، از راه آموختن است. پیروی از این آداب و عادات به نظام پاداش و کیفر مخصوص به هر فرهنگ انتظام پیدا می کند. زبان و وسیله های نمادی از دیگر عوامل انتقال فرهنگ اند؛ ولی بسیاری از رفتارها تنها از طریق تجربه حاصل می شود.

هر جامعه برای خود الگوی خاصی از «کلیات فرهنگی» دارد که سازمان های ضروری بشری مانند سازمان اجتماعی، دین، سازمان سیاسی، سازمان اقتصادی و فرهنگ مادی را شامل می شود. درجه پیچیدگی سازمان فرهنگی وسیله ای برای تشخیص دادن جامعه های «متمدن» از جامعه های «ابتدایی» است؛ ولی در این دو اصطلاح همیشه جنبه نسبیّت را باید در نظر گرفت.

اساساً هر گروه انسانی، فرهنگ مشخص خود را دارد؛ ولی جامعه مفصل و پیچیده ممکن است فرهنگ های فرعی نیز داشته باشد که از منشأ ملی و دین و اوضاع اجتماعی حاصل می شود. برعکس از طریق تماس های صلح آمیز یا قهری فرهنگی ممکن است یک فرهنگ مشترک مورد قبول چند جامعه مختلف قرار گیرد.

گسترش خصوصیات یک فرهنگ از طریق مستقیم یا غیر مستقیم میان گروه های مختلف را انتشار آن می نامند. سرزمینی که در داخل آن بتوان بعضی از خصوصیات یک فرهنگ را یافت، پهنه فرهنگی نامیده می شود. در مردم شناسی برای توجیه طرز عمل درونی فرهنگ ها و گسترش و تکامل خصوصیات آن ها مکتب هایی گوناگون پیدا شده است؛ ولی همه مردم شناسان به یک تسلسل تکاملی وسیع در تاریخ فرهنگی بشر، خاصه در زمینه های فنی و اقتصادی عقیده دارند. این مراحل تکامل در همه جا هم زمان صورت نگرفته است و همه فرهنگ ها همه این مراحل را طی نکرده اند؛ بلکه گاه از طریق هم فرهنگی، جهشی از یک یا چند مرحله صورت می گیرد.

مرحله نخستین، مرحله خوراک جویی است که در آن دسته های کوچک مهاجر مانند شکارچیان، ماهی گیران و میوه چینان، برای یافتن خوراک از نقطه ای به نقطه دیگر حرکت می کنند و در غارها و پناهگاه ها موقتاً سکنا می گزینند؛ چنان که در عصر حجر قدیم و عصر حجر متوسط چنین بوده است. مرحله بعد، مرحله خوراک سازی است که در آن انسان، اهلی کردن جانوران و گیاهان را آموخته و در آبادی های کوچک مسکن می کرده است، نمونه ای از آن، فرهنگ عصر حجر است. پس از این مرحله، نوبت شهرنشینی رسیده است؛ بدان گونه که در تمدن های تاریخی اثر آن مشهود است.

در طبقه بندی یک فرهنگ معاصر برحسب مرحله ای که در آن است، تنها نباید سطح فنی و صنعتی آن را در نظر گرفت، مثلاً خوراک جویان امروز مانند بومیان اصلی استرالیا را نباید با شکارچیان ۲۵۰۰۰ سال قبل در عصر حجر قدیم یکسان شمرد، زیرا مثلاً نظام خویشاوندی و دین در عصر حجر قدیم به احتمال قوی به صورت دیگری بوده است.

• فرهنگ از دیدگاه منابع عربی

فرهنگ در لغت عرب با کلمه «ثقافة» بیان می‌شود و به معنای پیروزی، تیزهوشی و مهارت بوده، سپس به معنای استعداد فراگیری علوم و صنایع و ادبیات به کار رفته است.

ماده ثقف به معنای ماهر، هوشیار، سریع الفهم و پیروز آمده است. المنجد می‌نویسد: «ادیب کسی است که آشنا به ادبیات است. جمع ادیب ادباست. ادیب کسی است که ماهر در لغت و ادبیات و مطلع از آن‌هاست و به فرهنگ عالی متصف است، کلمه آداب به علوم و معارف به طور عام یا بخش ظریفی از علوم و معارف و آداب که شایسته و لایق یک شی یا یک شخص است اطلاق می‌شود. گفته می‌شود: آداب درس و آداب قاضی...»

در دو بیت زیر که منسوب به امیرالمؤمنین (ع) است ادب به معنای فرهنگ آمده است که عبارت است از: اتصاف به معرفت و اخلاق عالی و عمل به اصول شایسته ای که بر حسب موقعیتی که در زندگی به دست آمده است.

کن ابن من شئت و اکتسب

أدبا نعینک محموده عن النسب

إن الفتی من یقول أنا ذا

لیس الفتی من یقول کان أبی

فرزند هر کس می‌خواهی باش؛ ولی ادب (فرهنگ) بیندوز. فرهنگ پسندیده تو را از نسب و نژاد بی‌نیاز می‌دارد. آزادمرد کسی است که بگوید: من این هستم. آزادمرد آن نیست که بگوید: پدر من چنین و چنان بود.

#### • فرهنگ از دیدگاه منابع فرانسوی

کالچر (فرهنگ) از کلمه لاتین کالچرا و به معنی عمل بارور کردن (زمین)، کاری در جهت تولید، حاصل خیز کردن، عمل کاشتن (گیاه) است. چند معنای مجازی نیز برای «کالچر» شده است که از آن جمله است:

۱. افزایش قوای فکری مثلاً فرهنگ ذهنی؛

۲. مجموعه دانش های دریافت شده توسط فرد مثلاً داشتن فرهنگ عمومی، فرهنگ ادبی، فرهنگ فلسفی، فرهنگ کلاسیک و فرهنگ های انباشته که از طریق وسایل ارتباط جمعی انتقال می یابد؛

۳. مجموعه ای از فعالیت هایی که تابع قواعد اجتماعی - تاریخی گوناگون بوده و ساختارهایی که به رفتار و کرداری که تحت شرایط تعلیم و تربیت یک گروه ویژه اجتماعی خاص یک جامعه مثلاً فرهنگ غربی مربوط می شود؛

۴. در مورد جسم هم به کار رفته است، مثلاً کالتور فیزیک در متون قدیمی به معنی تربیت بدنی و کالتوریسم، به معنی ژیمناستیک آمده است.

در مأخذ دیگر چنین آمده است: کالچر از قرن پانزدهم از کلمه کالچرا گرفته شده که این واژه نیز به معنی بارور کردن و همین طور مواظبت کردن و هم چنین واژه کولیتوه نیز در قرن دوازدهم به معنای کاشتن و بارور کردن به کار رفته است.

«فرهنگ وبر» در تعریف کالچر می گوید: مجموعه دانستنی هایی که به انسان قدرت انتقاد و سلیقه قضاوت می دهد. آن گاه به لغات معلومات، تربیت، آموزش، تعلیم و تربیت و دانش ارجاع می دهد. سپس می نویسد:

فرهنگ آن چیزی است که وقتی همه چیز از یاد رفته در ذهن انسان باقی می ماند. این صفات: وسیع، بالا و قوی معمولاً با لغت فرهنگ به کار گرفته می شود.

دو مسأله در تعریف فرهنگ از دیدگاه مراجع فرانسوی قابل بررسی و تأمل است:

۱. اگر تعریف فرهنگ ها را در مراجع بالا دقت و بررسی کنیم که عمده آن معانی متکی به حقایق ارزشی است که اگر هم مصادیق و افراد آن ها تغییر پیدا کند، اصل آن حقایق ثابت است، مگر این که ماهیت انسان به کلی دگرگون شده و داخل در منطقه حیوانات و یا اشیای بی اراده شود و یا به صورت پیچ مهره های ناآگاه ماشین درآید. اما فرهنگ ادبی و فرهنگ فلسفی با توجه به اصل ریشه های آن ها ثابت است و تغییر در آن ها راه ندارد.

محال است حقایق بسیار اصیلی را که فرانسویان در کتاب «بینوایان ویکتور هوگو» دیده اند، دگرگون شود. «سارتر» و امثال او هم نتوانستند با استفاده از الفاظ و اصطلاحات تازه که فقط مغز ساده لوحان را دگرگون می سازد، بینوایان را از فرهنگ عام بشر حذف کنند. همان گونه که در دوران ما نویسندگانی با آثار قلمی خود و چهره های دگماتیست بی اساس نتوانستند «مثنوی مولوی» را از فرهنگ عالی انسانیت دور کنند. تنها کاری که کردند این بود که مغزهای ساده لوحان را با اصطلاح بافی های پر از ضد و نقیض شست و شو دهند.

۲. تقسیم معانی فرهنگ به حقیقی و مجازی، سه احتمال را به وجود می آورد؛ احتمال اول اینکه بعضی از آن معانی از نظر زمانی سابق تر از دیگری است، مانند معانی لاتینی فرهنگ که کشت زمین و حاصل خیز کردن آن است. بعضی دیگر بدون توجه به معنای قدیمی آن رایج شده است که در این صورت کلمه فرهنگ مشترک لفظی است.

احتمال دوم، این که فرهنگ از کلمات منقول باشد؛ یعنی نخست به معنای کشت زمین بوده و سپس با رواج تدریجی استعمال در حقایق عالی و ارزشی انسانی به معنای جدیدی نقل شده است.

احتمال سوم این است که معنای قدیمی فرهنگ که عبارت بوده است از به فعلیت درآوردن یک شی و بارور ساختن آن، یک حقیقت مشترک ثابت است که می تواند در افراد و مصادیق متنوع مانند زمین، درختان، حیوانات و انسان ها تجلی کند.

### فرهنگ از دیدگاه دایرة المعارف آمریکا

در دایرة المعارف آمریکا درباره فرهنگ چنین آمده است:

فرهنگ واژه ای است که علمای علم اجتماع و پویندگان رشته مردم شناسی آن را به کار برده اند و این واژه از گستردگی وسیعی برخوردار است. مفاهیم جانبی آن به طور عمده به افراد تحصیل کرده و آداب دان، تحت عنوان «فرد بافرهنگ» دلالت

دارد. به عبارت دیگر به فردی تعلق می‌گیرد که آراسته و دارای فرهنگ بوده و با هنرهای زیبای شیوه زندگی آشناست.

فرهنگ در قالب بحث تخصصی خود، حوالی اواسط قرن نوزده در نوشته‌های علمای مردم‌شناسی پدیدار شد. «سر ادوارد برنت تایلر» مردم‌شناس انگلیسی این واژه را برای بیان یک مجموعه تکامل یافته از عقاید و چیزهایی که بر اثر تجارب تاریخی شکل گرفته‌اند، به کار برد.

در سال ۱۹۱۰ علمای مردم‌شناس آمریکایی واژه فرهنگ را به منظور خصیصه‌های مختص قومیت‌های اجتماعی به کار گرفتند. «روبرت بندیکت» در دهه ۱۹۳۰ از فرهنگ به عنوان الگوی تفکر و انجام دادن فعالیت‌های فردی نام برد که او را از دیگران متمایز می‌سازد.

چند سال بعد واژه فرهنگ جهت تعریف شیوه متمایز برخورد انسان با محیط - به منظور طبیعت شکل‌گیری بشر در راستای هم‌نوایی با هدف و آرزوهایش - مورد استفاده واقع شد. به هر صورت همه علمای رشته مردم‌شناسی بر این باورند که فرهنگ بر خلاف الگوهای وراثت یا غریزه متشکل از راه‌های فراگیری و نحوه پذیرش آن است.

واژه فرهنگ برای اندیشمندان علوم اجتماعی از اهمیت والایی برخوردار است؛ زیرا ساده‌ترین مفهوم را برای بیان رفتار و تاریخ انسان به دست می‌دهد؛ به عنوان مثال نسبت واژه‌ای اجتماعی که بنا بر تعریف، عبارت است از گروه افراد سازمان یافته وابسته به یکدیگر که در یک سیستم برای تولید و ادامه حیات خود فعالیت‌های لازم را انجام می‌دهند. واژه فرهنگ از کاربرد وسیع‌تری برخوردار است. فرهنگ بر محتوای رفتاری جامعه دلالت دارد. حال این پرسش مطرح است که چرا تعاریف گوناگونی از فرهنگ ارائه شده است؟ دلیل آن این است که فرهنگ از یک مقوله متجانس نیست و بر واقعیت مفرد دلالت نمی‌کند؛ بلکه تعداد زیادی از عناصر را در



سطوح مختلف در برمی گیرد و از آن جمله اند: عقاید، عواطف، ارزش ها، هدف ها، کردارها، تمایلات و اندوخته ها.

آنچه بیان شد خلاصه ای است از مطالب فراوانی که مؤلف درباره تعاریف فرهنگ ذکر کرده است و در برخی از موارد بر تعریف ها ایرادی وارد ساخته و آن را نقد کرده است.

### فصل دوم: ماهیت فرهنگ تکاملی

فرهنگ حقیقتی است دو قطبی. مقصود از دو قطبی بودن فرهنگ این است که هم جنبه درون ذاتی دارد و هم جنبه برون ذاتی؛ مانند زیبایی که مستند به دو قطب مزبور است. چنان که حقیقت زیبایی، مربوط به خصوصیت مغزی روانی آدمی است. دیگر موجودات و جانداران از دریافت آن ناتوانند. هم چنین دریافت فرهنگ دارای جنبه درون ذاتی است که ناشی از «اصل صیانت ذات تکاملی» است.

همان گونه که زیبایی بعد برون ذاتی دارد، مانند نمود نشاط انگیز گل، مهتاب، آبشار و خط زیبا. فرهنگ نیز دارای بعد برون ذاتی است، مانند نمودهای عینی اخلاقیات و آثار هنری و کیفیت ساختمان ها که نشان دهنده انواعی از دریافت ها و آرمان های درون است.

### • اصول چهارگانه فرهنگ

#### اصل اول

در مفهوم فرهنگ با نظر به مشهورترین تعاریف آن که از جوامع متمدن دنیا به دست آورده و مورد تحقیق قرار داده ایم، «بایستگی» و «شایستگی» مستند به تعقل سلیم و احساسات تصعید شده مردم وجود دارد. بنابراین اگر در یک جامعه شماری از پدیده ها به نام فرهنگ نامیده شود ولی از تعقل سلیم و احساسات عالی مردم برخوردار نباشد نمی توان آن ها را پدیده های فرهنگی حقیقی تلقی کرد چه رسد به این که ضد تعقل و احساسات و علم و ادب باشد.

بنابراین روحیه خودخواهی مثل نژادپرستی، پول پرستی، شهرت پرستی و لذت پرستی را نمی توان در مفهوم فرهنگ جای داد؛ زیرا «فرهنگ کیفیت بایسته و شیوه شایسته ای است برای پدیده های حیات انسان ها به عبارت دیگر فرهنگ کلمه ای است حاصل ارزش های والا».

#### اصل دوم

حیات انسانی، دور از فرهنگ به معنایی که گفتیم، شایسته ادامه بقا نیست؛ زیرا زندگی بدون فرهنگ در حقیقت همان زندگی بی معنی و دور از تعقل و خرد و احساسات عالی انسانی است.

#### اصل سوم

هر اندازه که فرهنگ یک جامعه بیشتر به اصول ثابت معقول و دریافت های عالی انسانی متکی باشد، آن فرهنگ از بایستگی و شایستگی و پایداری بیشتر برخوردار است.

#### اصل چهارم

فرهنگ به دو قسم خاص و عام تقسیم می شود، فرهنگ خاص فرهنگی مخصوص برخی از ملت هاست؛ اما فرهنگ عام آن کیفیت شایسته برای پدیده ها و فعالیت های حیات مادی و معنوی انسان هاست که مخصوص هیچ قوم و نژادی نیست؛ مانند علاقه به زیبایی، احترام متقابل به انسان ها، حق شناسی، علم و معرفت جویی و قهرمان پروری در نیکی ها.

#### • تحولات تاریخی فرهنگ

آرزوی هر انسان کمال جو و عظمت خواه است که فرهنگ انسانی حرکت تکاملی داشته باشد. آیا این آرزو برآورده شده است؟

اگر منظور گسترش پیدا کردن علم و تکنیک انسان ها در ارتباط با طبیعت و زندگی هم نوعان خود بوده باشد، بدیهی است که این نوع فرهنگ از توسعه و عمق بسیار قابل توجهی برخوردار بوده است؛ زیرا تنظیم زندگی ضروری در عرصه طبیعت به

اضافه عوامل خودخواهی و سودجویی و سلطه‌گری بشر موجب گسترش پدیده‌های بایسته فرهنگ شده است.

اما آن قسمت از فرهنگ که عوامل تکامل و تحولات صعودی انسان‌ها را در بر دارد، با این که در دل‌ها و وجدان‌های پاک آدمیان مطلوب و ایده‌آل تلقی شده است، متأسفانه پیشرفت و تحول تکاملی نداشته است.

توقف و رکود فرهنگ تکاملی اثرات زیان‌بار فراوانی داشته است و از جمله: محرومیت اسفبار اکثریت انسان‌ها از دریافت حقایق عالی‌تر و تمایل آنان به ارتکاب هر گونه ضد حق و حقیقت. فرهنگ زندگی ماشینی انسان‌ها را از درک جمال هستی و زیبایی اصل حیات برکنار ساخت.

از این رو زیبایی حقایقی مانند: عدالت، حق، آزادی، وجدان، شرف و حیثیت انسانی در کتاب‌های اخلاق مدفون شدند.

ارتکاب هر جرم ضد اخلاقی و خلاف وجدان به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به هدفی که انسان آن را منظور می‌دارد، به خصوص در فرهنگ سیاسی تجویز شد و از این راه صدمات جبران‌ناپذیری به فرهنگ تکاملی وارد شد. از نمادهای ضدیت با فرهنگ تکاملی، نژادپرستی و اقلیم‌پرستی است که هر روز بیشتر می‌شود.

#### • فرهنگ پیرو و پیشرو

فرهنگ پیرو به آن شیوه از زندگی مادی و غیر مادی می‌گویند که هیچ اصل و قانون اثبات شده قبلی را مورد تبعیت قرار نمی‌دهد، بلکه صحت و مقبولیت خود را از تمایل و خواسته‌های مردم می‌گیرد و کاری به تطابق آن‌ها با حقایق و واقعیات مستقل از هوی و هوس و تمایلات طبیعی انسان‌ها ندارد.

بنابراین هر گونه عامل فساد دین و اخلاق و شرف و منطبق انسان‌ها می‌تواند به عنوان خواسته‌های مردم نام فرهنگ به خود بگیرد که قطعاً به نابودی انسانیت منجر خواهد شد.



بدیهی است که اصطلاح فرهنگ پیرو در این موارد اگر چه مستقیماً به معنای پیروی از خواسته ها و تمایلات بشر است؛ ولی نباید از نظر دور بداریم که در عین حال این نوع فرهنگ بهترین وسیله فعالیت قدرت پرستان خودکامه جوامع نیز می باشد. در حقیقت می توان گفت: فرهنگ مزبور هم پیرو خواسته ها و تمایلات طبیعی مختص اکثر مردم است و هم پیرو خواسته های سلطه گران جوامع که هم خواسته ها و تمایلات مردم را می توانند توجیه کنند و هم هر گونه عامل ضد اخلاقی و دین و شرف انسانس را به نام فرهنگ رنگ آمیزی نماید.

در مقابل فرهنگ پیرو، فرهنگ پیشرو است که شامل آن دسته از نمونه ها و فعالیت هایی است که ریشه اش از چشمه های زلال ابیات زیر که از مولانا جلال الدین بلخی است سیراب می شود:

قرن ها بگذشت، این قرن نویست

ماه آن ماه است و آب آن آب نیست

عدل آن عدل است و فضل آن فضل هم

لیک مستبدل شد این قرن و امم

قرن ها بر قرن ها رفت ای همام

وین معانی برقرار و بر دوام

شد مبدل آب این جو چند بار

عکس ماه و عکس اختر برقرار

پس بنایش نیست بر آب روان

بلکه بر اقطار اوج آسمان

این نوع فرهنگ در محاصره آن نمودها و فعالیت هایی که تحت تاثیر عوامل سیال زندگی و شرایط زودگذر محیط و اجتماع قرار می گیرد نمی افتد؛ زیرا عامل محرک این فرهنگ، واقعیات مستمر طبیعت و ابعاد اصیل انسانی است.

با کمال اطمینان می توان گفت که این است آن فرهنگ انسانی که هیچ تمدن انسانی اصیل در گذرگاه تاریخ، بدون وجود چنین زمینه فرهنگی به وجود نمی آید. این فرهنگ گریبان خود را از چنگال خودخواهان رها کرده و رسالت خود را برای جامعه انجام می دهد.

از مختصات این فرهنگ نابود کردن اخلاق و رسومی است که معلول ناتوانی های فکری و اشباع خلأ واقع گرایی در زندگی و نتیجه مشتی دیگر از عوامل محلی زودگذر و خالی از ایده ها و آرمان های اصیل است.

ما می توانیم با نظر به ماهیت و مختصات فرهنگ اخلاق و هدف دار و پیشرو علل سقوط و زوال فرهنگ هایی را دریابیم که کم و بیش در جوامع انسانی بروز نموده و از بین رفته اند.

عوامل به وجود آورنده فرهنگ هدف دار و پیشرو

چنان که سرگذشت عمومی انسان ها نشان داده و تجربه های علمی و فلسفی درباره روان آنان اثبات کرده است، انسان نمی تواند با آن چه که طبیعت جهان عینی و مختصات عضوی و بیولوژیک به طور جبری برای او آورده قناعت کند و به زندگی زنبور عسلی و مورخانه ای ادامه دهد و انسان به هر هدف نسبی که برسد خواهد گفت: «سپس چه؟»

اگر درست دقت کنیم خواهیم گفت که این رفتار ماجراجویانه و عدم قناعت بسیار مقدس نسبت به موضع گیری های مستمر، معلول هایی هستند که از علت و یا علل اساسی می جوشند. ما بدون درک آن علت ها نمی توانیم انگیزه عوامل به وجود آورنده فرهنگ هدف دار و حتی سایر اقسام فرهنگ را درست بفهمیم. اگر ما ریشه های اصیل فرهنگ گرایی را درک نکنیم نخواهیم توانست عوامل بروز اعتلا و سقوط و زوال فرهنگ ها را بفهمیم.

به نظر می رسد فرهنگ گرایی بشر به دو ریشه اولی و ثانوی مستند است: ریشه اولی عبارت است از آن عنصر فعال روانی که آدمی را تحریک می کند تا قلمرو



طبیعت و جریانات جبری آن را به صورت آشیانه ای درآورد که پیکره آن را با دست خود بسازد و هر یک از اجزای آن پیکره پاسخ گوی بعدی از ابعاد پذیرنده یا خلاق او باشد.

ریشه ثانوی عبارت است از عوامل درونی و بیرونی خاص اقوام و ملل که توجیه کننده ریشه اولی یعنی همان عنصر فعال روانی بوده و شئون زندگی آنان را رنگ آمیزی و توجیه می کند.

اگر ما بخواهیم از یک فرهنگ اصیل برخوردار شویم مجبوریم فعالیت ها و نمودهای آرمانی خود را به آن عنصر فعال روانی وابسته بسازیم که در عین ثبات و پایداری و خلاقیت به وجود آمدن و تجسم آن آرمان ها را تامین نماید.

هدف اعلای زندگی بدون بارور گشتن ابعاد سازنده حیات در حد امکان نمی تواند حالت پویایی و خلاقیت داشته باشد. زندگی یک فرد و یک جامعه بدون هدف گیری تکاملی از آزادی هدف دار که ضامن بقای فرهنگ اصیل است بی بهره خواهد بود.

فرهنگ یک جامعه بیانگر روح یک جامعه است و نمودها و فعالیت های فرهنگی به منزله پدیده ها و رفتاری است که روح از خود بیرون می دهد.

بنابراین برای به وجود آمدن یک فرهنگ اصیل و هدف دار راهی جز این نداریم که احساس و اندیشه افراد جامعه را تقویت نموده و آن دو را چنان با یکدیگر هماهنگ بسازیم که خود انسان ها با شخصیت آزاد، فرهنگ مورد علاقه خود را به وجود آورد.

آزادی واقعی شخص بدون هدف گیری عالی قابل تحقق نبوده و جامعه را با غوطه ور کردن در بی بندوباری های آزادی نما به بی فرهنگی و یا به فرهنگ بی رنگ می کشاند که در برخورد با دیگر فرهنگ ها متلاشی شده و در نتیجه راه نیستی در پیش می گیرد.

• **فرهنگی که اسلام بنا نهاد**

فرهنگی که اسلام بنا نهاد، حیات هدف داری است که ابعاد علم گرایی، منطقی طلبی و آرمان خواهی انسان ها را به شدت به فعالیت می رساند و همه عناصر فرهنگی را متشکل می سازد. عنصر فرهنگ علمی را از عنصر اخلاق عالیله انسانی جدا نمی سازد. عنصر فرهنگ هنری را از عنصر فرهنگ ارشاد اقتصادی تفکیک نمی کند. وحدت فرهنگ را پیرو وحدت روح آدمی قرار داده و از تجزیه و متلاشی شدن آن جلوگیری می نماید.

فرهنگ اسلامی که در منابع معتبر، ادب، خصال، علم و اخلاق به مفهوم عمومی آن و محاسن امور نامیده می شوند، همگی در درون یک مفهوم عالی به نام «حکمت» جای دارند.

این حکمت شامل هر گونه نمود و فعالیتی است که می تواند نیروبخش حیات هدف دار برای فرد و جامعه باشد. اولین بنیانگذار و حمایت کننده اصلی این فرهنگ خداست که آدمی را قلم، بیان، قریحه، ذوق، کمال جویی و کشف اصول پایدار در رودخانه همیشه در جریان مجهز ساخت و با دو بال احساس و اندیشه او را به پرواز درآورد.

آیات بسیار فراوانی که در قرآن درباره تحریک و تشویق به تعقل و تفکر و فهم و علم وارد شده چنان تاثیر شگرفی در روحیه مسلمانان گذاشت که در اندک مدتی جوامع اسلامی را مراکز علم و دانش ساخت.

در تاریکی قرون وسطی که همه ملل در محرومیت از دانش و بینش به سر می بردند این مسلمانان بودند که مشعل فروزان علم را به دست گرفتند. هم چنین دیگر عناصر فرهنگی مانند اخلاق و آرمان گرایی را به حد اعلای شکوفایی رساندند. همه این عناصر حیات بخش فرهنگی پیشرفت می کردند که از ریشه اصیل هدف داری حیات سرچشمه می گرفتند.

- سازگاری فرهنگ اسلامی و فرهنگ غربی



در این که آیا فرهنگ اسلامی و فرهنگ غربی سازگار است یا نه؟ اگر مقصود از فرهنگ پدیده‌هایی است که حیات معقول بشری را قابل درک ساخته و پذیرش آن موجب انبساط روانی انسان‌ها در زندگی هدف‌دار می‌باشد، تردیدی نیست که نه تنها چنین فرهنگی با فرهنگ اسلامی سازگار است بلکه حتی فرهنگ اسلامی نیز آن را تایید و تقویت می‌کند. ملاک کلی در این مورد این است که آیا فرهنگ غرب می‌تواند محور فعالیت خود را انسان معنی‌دار در جهان معنی‌دار قرار بدهد یا نه؟ آن چه که ما در دوران معاصر از اقلیم غرب به معنای عام آن می‌بینیم این است که فرهنگ غربی زندگی انسان‌ها را لذت‌گرایی و منفعت‌گرایی معرفی می‌کند. البته این به آن معنی نیست که همه تاریخ و فعالیت‌های غرب بر دو محور مزبور چرخیده و می‌چرخد؛ زیرا انکار وجود شخصیت‌های بزرگ در آن دیار، ضد واقعیات است که اثبات شده است، چنان‌که انکار کلی نیت‌های خالصانه و خیراندیشانه در آن سرزمین انکار بدیهی است. ولی آن چه امروزه بر جو فرهنگی آن محیط حاکم است همان دو هدف فوق است که سلطه جویی‌های گوناگون بر آن اضافه شده است.

بنای فرهنگ اسلامی بر حیات معقول است، همان حیاتی که از جامع مشترک دین الهی سیراب می‌شود و حقوق و اخلاق جهانی انسانی از ثمرات آن است. هر فرهنگی که با این مبنا و جامع مشترک سازگار باشد، قطعی است که می‌تواند با هماهنگی کامل با فرهنگ اسلامی در احیای جامعه بشری تأثیر به‌سزایی داشته باشد، خواه غربی باشد خواه شرقی.

لازم است به مبانی امروز فرهنگ مغرب‌زمین اشاره کنیم با این که این مبانی بازگوکننده همه دیدگاه‌های غربی‌ها نیست؛ اما واقعیت‌هایی هستند که در زیربنای حیات فرهنگی آن جوامع وجود دارند و یابه آن جوامع به وسیله خودکامگان تحمیل شده‌اند.



۱. در فرهنگ غربی زندگی دنیوی آخرین منزلگه بشر است. این مبنا که گاهی در کتاب‌ها و آثار مغرب‌زمینی‌ها به آن تصریح شده است. اکثر فرهنگ‌های علمی مردم آن سرزمین‌ها را شامل می‌شود؛ حتی متأسفانه گاهی هم از چماق کوبنده علم برای اثبات آن استفاده می‌شود. با این‌که با شهادت و دلیل عقلی روشن زندگی دنیوی نمی‌تواند آخرین منزلگه انسان‌ها باشد.

۲. در فرهنگ غربی آزادی مطلق برای هر فرد تضمین شده است، مشروط بر این‌که مزاحم حقوق دیگران نباشد. لازمه این مبنا این است که کسی در زندگی فردی خود هیچ قانونی ندارد. او هر کاری را که مرتکب شود آزاد است.

۳. از مبانی فرهنگی مغرب‌زمین، اصالت فرد است گرچه این اصطلاح را در دیدگاه عمومی فرهنگ غربی‌ها نمی‌توان دید؛ ولی با کمال تأسف که همه ابعاد فرهنگ سیاسی - اجتماعی امروز آن‌ها مخصوصاً در عرصه عملی لبریز از جلوه‌های این اصل انسان‌سوز است.

۴. اصالت لذت از مبانی فرهنگی غرب است. نه تنها برخوردار از لذت را در زندگی توصیه می‌کند، بلکه از اصطلاح بافی‌هایی به نام علم استفاده کرده می‌گویند: اگر بهره‌برداری از لذایذ سرکوب شود، موجب بروز عقده‌ها و دیگر اختلالات روانی می‌گردد.

۵. اصالت منفعت؛ منفعت‌گرایی در مغرب‌زمین چنان مخفی نیست که نیاز به دلیل داشته باشد. این مبانی فرهنگی می‌گویند: بشر طالب منفعت است. بنابراین هیچ فرد یا گروه و جامعه‌ای نباید مزاحم منفعت من باشد. اگر چه این منفعت خواهی به ضرر دیگران تمام شود.

#### • علت اصلی انحطاط تمدن و فرهنگ غرب

آن‌چه خود دانشمندان غربی گفته‌اند علت اصلی انحطاط تمدن و فرهنگ غرب فساد اخلاقی است. به عنوان نمونه آقای «رابرت. جی. رینگر» در این مورد می‌گوید:

چه عواملی باعث شده است که شرایط زندگی در دنیای غرب تا این اندازه تغییر چهره دهد؟ چرا آن همه صفات و خصایص پسندیده از دست رفته است؟ به نظر من پاسخ این چراها را باید نخست در شرایط ماهرانه «رعایت اصول تحمیلی تدریجی» سراغ گرفت. رعایت اصول تحمیلی تدریجی در واقع فنی تأثیرگذار است، به ویژه هنگامی که بشر وابستگی‌هایی داشته باشد.

تجربه نشان داده است که انسان به دگرگونی‌های ناگهانی به سرعت پاسخ مثبت نمی‌دهد؛ بلکه حالت تدافعی به خود می‌گیرد. نخست ایستادگی می‌کند، از سوی دیگر تجربه ثابت کرده است که همین انسان در برابر تغییرات تدریجی نمی‌تواند ایستادگی کند. بنابراین باید پذیرفت که انحطاط تمدن غرب خود بهترین گواه بر تأثیربخشی شیوه تحمیلی تدریجی است.

مجله اشپیگل در این مورد نوشته است:

امواج شرم و حیا کم شده است. میل به کشتن از مرزها تجاوز کرده است. نقّادان فرهنگی از بی رحمی بی حساب گله کرده‌اند و وضعیت فوق‌العاده اخلاقی را اعلام می‌کنند. در تمام شاخه‌های فرهنگی از سقوط فرم روابط جنسی در تمدن جدید شکایت می‌کنند.

#### • فرهنگ پذیری

آیا فرهنگ پذیری به طور مطلق غلط است؟ یا به طور مطلق صحیح است؟ و یا صورت دیگری دارد؟ بدیهی است که صورت اول و دوم مسأله نادرست می‌باشد؛ بلکه پذیرش عناصر فرهنگی که جامعه را به سوی کمال جویی حرکت دهد در هر زمان و مکان مطلوب همه جوامع است.

آشکارترین مصداق این قاعده، نهضت بسیار باعظمت و شگفت‌انگیز مسلمانان در قرن سوم و چهارم و پنجم هجرت است که در جوشش ذاتی برای ایجاد تمدن و فرهنگ و پذیرش قسمت بایسته‌ها و شایسته‌های آن از دیگر اقوام و ملل دنیا

بزرگترین گام را برداشت. آن‌ها با تلاشی که انجام دادند موفق شدند فرهنگ اصیل تکاملی و علوم را در جامعه خود از توقف و سقوط نجات دهند.

مسلم است که این یک تازان میدان فرهنگ و تمدن در مسیری که در پیش گرفته بودند هر پدیده کثیف و ضد اصول اخلاق انسانی و ضد دین الهی را که به نام فرهنگ بود نمی پذیرفتند. آنان حقایقی به نام علم و فرهنگ را می گرفتند که به سود عوامل مادی و معنوی انسان‌ها بوده باشد.

منظور از پذیرش فرهنگ پویا و هدف دار که عمل واجب و لازم است آن نیست که فرهنگ وارد شده از اقوام و ملل دیگر بدون تحقیق و تصفیه و تنها از روی تقلید پذیرفته شود که:

خلق را تقلیدشان بر باد داد

ای دو صد لعنت بر این تقلید باد